

# تحفه حافظ یا حیلۀ هندو؟

«کشور آقای کتابنده: ۹»

بالاخره آن قدر حافظ‌های گوناگون با نسخه‌بدل‌های متفاوت در این سال‌ها به چاپ رسید که پیرمرد تاب نیاورد و خودش از میان گور برخاست و پنجاه غزل ناب‌اش را به دست خود روی پوست نوشت تا به ما نشان بدهد اصل این اشعار، قبل از دخالت کاتبان و ابراز سلیقه مصححان، چگونه بوده است. باور نمی‌کنید؟ باور کنید چون داستانی که کتاب «تحفه حافظ» چاپ لندن می‌سراید کم و بیش همین است.

کتاب در مقدمه خود که «هزار نکته پاریکتر ز مو اینجاست» عنوان دارد و آن را «فقیر صاحب‌علو» - هر که هست - امضا کرده چنین می‌گوید: «خواجه حافظ اواخر عمر خود بسته امانتی را به رفیق شفیقش الشریف شیرازی سپرد با درخواست اینکه قبل از فوت خواجه مفتوح نگردد این امانت ۵۰ غزل نوشته بر الواح پوستی و چند نوشته بود با تأکیدی در اخفای مطالبی که خواجه نمی‌خواست در زمان حیات مریدانش و تلمیذانش فاش شود اما الشریف از آن اطلاع داشت...»

و بعد این دوست معتمد، آقای ال شریف، اضافه می‌کند که وقتی بسته مهر شده را بعد از فوت

۱. حد اقل ۲۰۰ عنوان بر اساس تفحص ناقصی که در برگه‌های کتابخانه ملی کردم.

۲. «تحفه حافظ»، [استنساخ و تحشیه از] فقیر صاحب‌علو. ناشر: انگلستان، شرکت سیفلرد [به خط فارسی و Langcet Ltd به انگلیسی] [۱۹۹۵/۱۳۷۴] بدون شماره صفحه پیاپی، قطع ۱۵×۲۰/۵، جلد محکم با روکش.

«آن پارسای پارسایان» می‌گشاید می‌بیند که حاوی «تحفه» ۵۰ غزل مُعْتَرَز آن شکر سخن است که بر الواح گرانبهای رِقِّ الکتابه رومی کاتب گردیده ملحق بر توضیحاتی و مقالاتی نوشته بر اوراق...

**زلف دل‌دزدش صبا را باد بر گردن نهاد با هواداران رهرو حیلۀ هندو بین**  
پنج قرن بعد در شهر حیدرآباد دکن! (حدوداً در سال ۱۲۴۵ هجری شمسی / ۱۲۸۳ هجری قمری / ۱۸۶۶ میلادی طبق محاسبات صاحب این قلم). یک امیر انگلیسی (کدام امیر؟) تمام کتابخانه یک بازرگان هندی به نام «پَرُوَز» را از ورثه او خریداری می‌کند و بعد پیشکار حضرت والا (که یاری عارف است) در حین نسخه برداری از این کتب متوجه وجود این دستنوشته‌های فارسی می‌شود و با کسب اجازه از جنرال صاحب آنها را برای بررسی به دست شیخ خانقاه شهر حیدرآباد - همین «فقیر صاحب‌علو» - می‌سپارد و فقیر ۲۰ سال از اوقات شریف را صرف خواندن و استنساخ و تحشیه این ۵۰ غزل می‌کند. البته الواح پوستی در وضع خیلی بدی هستند، «کپک‌زده و کج و مُعوج... و پوسیده و نم‌دیده» و شیخ سعی بسیار می‌کند تا الواح پوستی را در حد توانایی به حالت سلامتی بازگرداند. و سرانجام کار استنساخ و تحشیه غزل‌ها به پایان می‌رسد و «فقیر صاحب‌علو» دستینه خود را در نوروز سال ۱۲۶۵ هجری شمسی به انتهای دیباجة نسخه می‌افزاید و خلاص.

### اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت

پنجاه و چند سال بعد در ببحوحه جنگ جهانی دوم! در مسیر دریایی هندوستان به انگلستان. امیر انگلیسی در کهن‌سالی در گذشته و ورثه او سرانجام ترتیب انتقال اموال او را به انگلستان داده‌اند و حالا دو کشتی انگلیسی حامل این اموال هستند و از میان امواج متلاطم اقیانوس اطلس راه خود را به سوی سواحل امن بریتانیا می‌گشایند. اما از بخت بد ناوگان جنگی آلمان نازی راه را بر این دو کشتی می‌بندند و بر آنها یورش می‌آورند. یک کشتی ضربه خورده غرق می‌شود ولی کشتی دوم جان به در می‌برد و به بندر می‌رسد. متأسفانه در نتیجه غرق کشتی اول ۴۲ لوحه پوستی حاوی دستنوشته غزلیات حافظ (که معلوم نیست به چه دلیلی جدا از بقیه اوراق بسته‌بندی شده‌اند) از دست می‌رود. الباقی ۸ لوحه و متن استنساخ شده فقیر صاحب‌علو.

### گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست نقش غلط مبین که همان لوح ساده‌ایم

نزدیک نیم قرن بعد در لندن! دو جوان که از نوادگان امیر انگلیسی هستند تصمیم به فروش الواح پوستین غزلیات و متن استنساخ شده گرفته‌اند و به یکی از «اطاق‌های معروف حراج کارهای هنری» لندن (سادبیز یا کریستیز؟ معلوم نیست) مراجعه می‌کنند. خبرگان این اطاق الواح پوستی را بررسی کرده و قیمت‌گذاری می‌کنند و این امانت آماده حراج می‌شود. در این میان باد صبا خیر کشف اصل غزلیات حافظ را به گوش یک شخصیت هنرشناس ایرانی می‌رساند که هویت او در کتاب فاش

نشده و تنها با عنوان «نایب رئیس انجمن ایران در لندن» معرفی گردیده است. جناب نایب رئیس تصمیم به خرید «تحفه» قبل از برگزاری حراج می‌گیرد، به قیمت کارشناسی. فروشندگان موافقت می‌کنند و معامله انجام می‌شود. در سال ۱۹۹۰ میلادی.

قدم بعدی تصمیم به انتشار مجموعه در یک مجلد است تا هموطنان هم آن را بخوانند و ببینند که «چقدر غزل صحیح و اصیل حافظ زیباتر و قابل فهم‌تر از کلیه آنچه تا بحال انتشار یافته می‌باشد». در سال ۱۹۹۵ این اندیشه میمون تحقق می‌یابد و دوستی نسخه‌ای از کتاب چاپ شده را به دست صاحب این قلم می‌رساند.



خب، لابد همه خوانندگان این سطور بی‌صبرانه منتظر اند که ما نقاب از رخ کتاب «تحفه حافظ» برداریم و یکی دو غزل از این پنجاه غزل ناب را در شکل اصلی و بکر خود به آنان عرضه کنیم. به روی چشم! ولی اجازه بدهید اول نگاهی کلی به این پنجاه غزل بیفکنیم. ترتیب ارائه غزل‌ها در این مورد بر حسب نظم الفبایی قوافی نیست و مثلاً غزل «الا یا ایها الساقی» با وجودی که از اشعار موجود در کتاب است ولی غزل اول نیست؛ غزل پنجم است با عنوان «مشکل عشق». غزل اول «فاش می‌گوییم و از گفته خود دلشادم» است با عنوان «بنده عشق» و غزل پنجاهم «عشقبازی و جوانی و شراب لعل‌فام» با عنوان «بزمگاه».

هشت غزلی که لوحه‌های پوستی‌شان هم در حال حاضر موجود است عبارت اند از «دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد» با عنوان «حل مشکل عشق»، «ای همد سببا به سببا میفرستمت» با عنوان «راه عشق»، «دیدنی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد» با عنوان «غم عشق»، «ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی» با عنوان «کوی عشق»، «جان بی‌جمال جانان میل جنان ندارد» با عنوان «جمال معشوق»، «دوش در حلقه ما قصه کیسوی تو بود» با عنوان «کیسوی عشق»، «ذکر بلبل همه آن است که گل شند یارش» با عنوان «عشو معشوق» و بالاخره «بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در متقار داشت» با عنوان «جلوه معشوق». متأسفانه عکس این لوحه‌ها و نمونه خط خواجه در کتاب چاپ نشده است.

بقیه پنجاه غزل هم همه از غزلیات معروف و دستچین شده خواجه هستند چون «ساقی به نور باده برافروز جام ما» یا «اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را» یا «حاصل کارگه کون و مکان اینهمه نیست»، یا «گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید» یا «یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور». در حقیقت هیچ یک از این پنجاه غزل از اشعار مهجور حافظ به شمار نمی‌روند.

غزلی را که برای ارائه انتخاب کرده‌ایم غزل بسیار مشهور «زلف آشفته و...» است که در کتاب در ردیف چهارم جای دارد. ما آن را عیناً، با همان طرز نگارش کلمات از روی خط نستعلیق جدید علی محولاتی نقل می‌کنیم، بدون کم‌ترین دخالتی از خودمان:

### پرستش عشق

زلف آشفته و خوی پرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی دردست  
 نرگکش عربده جوی و به کش آورده کمان نیمه شب یار به بالین آمد بنشست  
 سر فراگوش من آورد و هم آواز آذین گفت ای عاشق و شوریده من جامت هست  
 عاشقی را که چون این باده شبگیر دهند کافر عشق بود گر نه بود باده پرست  
 برو ای زاهد و بر دردکشان خورده مگیر که نه دادند جز این تحفه به ما روز آلت  
 آنچه او ریخت به پیمانمان ما نوشیدیم اگر از خمر بهشتی بد و گر باده است  
 خنده جام می و زلف گرهمین نگار  
 ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

نمی دانم متوجه چند تفاوت عمده‌ای که در این روایت از غزل در مقایسه با روایات مألوف آن  
 هست شدید؟ برای این که گونه مألوف را به یاد شما بیاورم آن را از روی نسخه قزوینی - غنی عیناً  
 نقل می‌کنم:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن و چاک و غزلخوان و صراحی در دست  
 نرگکش عربده جوی و لبش افسوس‌کنان نیمه شب دوش به بالین من آمد بنشست  
 سر فراگوش من آورد به آواز حزین گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست  
 عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند کافر عشق بود گر نشود باده پرست  
 برو ای زاهد و بر دردکشان خورده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز آلت  
 آنچه او ریخت به پیمانمان ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و گر باده مست  
 خنده جام می و زلف گره گیر نگار  
 ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

بسیار خوب، حالا به بعضی از این تفاوت‌ها نظری بیندازیم:

«خوی پرده به جای خوی کرده. فقیر عالیقدر در حاشیه کتاب «تحفه حافظ» توضیح می‌دهد که  
 خوی پرده، به معنی «بدون حجاب» است و خوی در اینجا از ریشه خوی به معنی «بدون» و «خالی  
 و» به کار برده شده.

«به کش آورده کمان به جای لبش افسوس‌کنان. به معنی «کمان را کشیده بود» و مقصود از کمان در  
 اینجا صد البته کمان ابروست.

«هم آواز آذین به جای به آواز حزین. به قول شارح «اذین» از ریشه «آذین» به معنی مؤذن و اذان‌گو  
 است.

«باده است به جای باده مست. شارح «لست» را ناهنجار و زمخت معنی کرده است.

توضیحات فقیر صاحب‌علو در مورد رموز اشعار خواجه صرفاً لغوی نیست بلکه در مرحله‌ی دو از مقوله‌ی تفسیرهای عرفانی است. برای مثال فقیر می‌فرماید که «مست» در معنی متعالی خود یعنی «عشق‌افشان. دارای مهر گیاه» و «باده شبگیر» کنایه از روح‌القدس که در سحر به پاکان عطا میشود. «خنده جام می و زلف گر هگین نگار» یعنی «آرزوی درخشندگی عاشق از پاکسی و به وصل رسیدن».



اما مهم‌ترین نکته در مورد کتاب «تحفه حافظ» درست یا غلط بودن تفسیرهای عرفانی آن نیست بلکه تشخیص اصالت روایتی از کلام خواجه است که ادعا می‌شود به دست خود شاعر تحریر شده. حالا به دست ما می‌رسد. در اینجا به محکی دقیق و قابل اعتماد برای عیازسنجی سخن حافظ نیاز داریم. آیا خواجه حقیقتاً به جای «خوی کرده» «خوی پرده» گفته و نوشته، و آیا به جای «به آواز حزین» «هم آواز اذین» گفته؟ من که نه حافظ‌شناس ام و نه حافظ‌پژوه و خودم را حد اکثر می‌توانم یک حافظ‌دوست بخوانم به صورت حسی و شمی می‌گویم خیر، ولی پاسخ را حافظ‌شناسان با بدهند، افسوس که چند تن از خیره‌ترین‌شان دیگر در میان ما نیستند تا داوری کنند. جای استاد سخن‌شناس علامه قزوینی و خانلری و انجوی شیرازی و غلامحسین یوسفی و محمدجعفر محجوب را خالی کنیم و یادشان را گرامی بداریم.

داوری زود هنگامی که در مورد کتاب «تحفه حافظ» انجام گرفته در یکی از انجمن‌های شب جهانی اینترنت است که «ادبیات» نام دارد و جمعی از شرق‌شناسان و ادبای کامپیوترکار از حدود بیست کشور در آن عضویت دارند و درباره‌ی موضوع‌هایی که به مناسبت در انجمن مطرح می‌شود اظهار نظر و مباحثه، و حتی گاه مشاجره، می‌کنند. و زمانی که خبر انتشار این کتاب به انجمن رسد فریاد اعتراض از برخی از اعضا برخاست.

خانم دکتر جولی میثقی،<sup>۳</sup> استاد دانشگاه آکسفورد بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی به انجمن نوشت «این یک مورد تقلب است. چند سال پیش نمایندگان یک شرکت حقوقی انگلیسی با من تماس گرفتند تا این متن را ارزیابی کنم. من آن را بررسی کردم؛ پیتز ایوری<sup>۴</sup> هم بررسی کرد و تشخیص داد که این «پنجاه غزل» عیناً همان غزل‌هایی است که پروفیسور آربری<sup>۵</sup> در کتاب منتخب اشعار حافظ خودش با همین عنوان منتشر کرده. متأسفانه زمان گذشت، اوراق در جریان زیر و رو شدن معمماً کاغذهای تلنبار شده انسان گم می‌شوند، و کلاً هم هیچ‌گاه دنبال تقاضای اولیه‌شان را نگرفتند و فکر کردیم که در این میان کسی متوجه جعلی بودن قضیه شده و کار ادامه نخواهد یافت. و حالا

۳. Dr. J.S. Meisami. این بانوی فاضل اصلاً آمریکایی است.

۴. به انگلیسی که زبان تبادل آراه و اطلاعات در اینترنت است، و کلام ایشان را من به فارسی برمی‌گردانم.

۵. Peter Avery، استاد ایران‌شناس دانشگاه کمبریج، که مدتی است باز نشسته شده است.

۶. A.J. Arberry، استاد شرق‌شناس فقید دانشگاه کمبریج.

می‌بینم چنین نشده ناراحت هستم، و اندکی احساس مسئولیت می‌کنم که چرا کار را با نوشتن گزارشی دنبال نکردم (شرایط طرح موضوع پیچیدگی‌هایی داشت)؛ ولی آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که آن آقایان و کلا کارشان را درست انجام نداده‌اند.

و دکتر محمود امیدسالار از دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس در تأیید این نظر اظهار داشت: «من هم نظر دوست دانشمندم را تأیید می‌کنم و می‌گویم که این غزل‌ها بدون شک جعلی هستند. برخلاف خانم دکتر میثمی، من [دستنوشته] را رؤیت نکرده‌ام ولی به قدری افتضاح است که همان چند سطر نقل شده در گزارش برای نشان دادن حرامزادگی آن کافی است و دیگر به معاینه حضوری نیازی نیست. هرکس این را جعل کرده مثل این‌که در تنگی قافیه هم افتاده بوده. پیش نهادن این کلام که ترکیب مضحکی چون «خوی پرده» ممکن است به معنی «بدون حجاب» باشد دلیلی است بر بی‌لیاقتی جاعل و معلومات ناقص «مصحح فاضل». در مورد فرم‌های زیبایی «به کش آورده کمان» و «اذین» نیازی به اظهار نظر نیست...

«در پایان این نکته را هم متذکر بشوم که در زمان حافظ کاغذ به فراوانی موجود بوده (همان‌گونه که ترکیب «کاغذین جامه» در دیوان شاعر به خوبی نشان می‌دهد). در این حال چه نیازی که به عقب برگردیم و اشعار را روی پوست بنویسیم؟ حتی اگر متن اشعار هم از نظر سبک شناختی اشکالی نداشت همین‌که آنها را به جای کاغذ روی پوست نوشته‌اند باید همه‌گونه زنگ خطری را در ذهن هرکسی که این به اصطلاح سند را معاینه کرده به صدا درمی‌آورد...»

و دکتر ویلیام هاناوی استاد دانشگاه پنسیلوانیا گفت که «این قضیه تمام ویژگی‌های ماجرای مشهور جعل نسخهٔ رباعیات عمر خیام را دارد که در سال‌های دههٔ ۱۹۷۰ به دست عمر علی‌شاه انجام گرفت و پروفیسور الول ساتن پتهٔ آن را روی دایره ریخت. ما باید همه این کتاب را به دقت بررسی کنیم و آن را به عنوان سرمشتقی عبرت‌آموز برای دانشجویان خود به کار ببریم.»  
خب حافظ‌شناسان چه می‌فرمایید؟ آیا با این اوصاف هنوز باید «تحفة حافظ» را جدی بگیریم؟

۷. «کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک / رهنمونیم به پای غلم داد نکرده. حاصل جستجوی کامپیوتری صاحب این قلم در دیوان حافظ تنها همین یک مورد «کاغذ» بود.

## 8. William Hannaway.

۹. L.P. Elwell-Sutton، استاد فقید دانشگاه ادنبرگ.

۱۰. این قضیه در واقع مربوط است به سال‌های دههٔ ۱۹۶۰. در سال ۱۹۶۷ ترجمهٔ تازه‌ای از رباعیات خیام به زبان انگلیسی توسط رابرت گریوز (Robert Graves) با همکاری شخصی به نام عمر علی‌شاه در انگلستان منتشر گردید که ادعا می‌شد از روی نسخه‌ای که از مدتها پیش در خانوادهٔ عمر علی‌شاه بوده و تاریخ ۵۴۸ هجری قمری را دارد ترجمه شده. در سال ۱۹۶۸ پروفیسور الول ساتن نشان داد که در این ترجمهٔ جدید ترتیب رباعی‌ها عیناً همان است که در ترجمهٔ قدیمی و لفظ به لفظ هرون‌الن وجود دارد، پس جعلی است. شمه‌ای از این ماجرا را می‌توانید در مقالهٔ «تنگ می و نصف نان: سه ترجمه از رباعیات خیام» نوشتهٔ اسکات جرمن، ترجمهٔ حسن لاهوتی در آخرین شمارهٔ فصلنامهٔ «مترجم» چاپ مشهد (سال پنجم، ش ۱۸-۱۷، صص ۴۸ تا ۶۲) بخوانید.

آیا صاحبان الراح پوستی حاضر خواهند بود آنها را برای تعیین قدمتشان از راه معاینه‌های دقیق شیمیایی / میکروسکوپی به دست دانشمندان دباغ بپارند؟ کشکول امروز ماکه لبریز شد، ولی اگر توضیحی از مؤسسه ح. ف. م. لندن، بانی انتشار کتاب، برسد «کَلک» آن را با خوشحالی درج خواهد کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی